جلسه 1544

یکشنبه 08/11/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در روایت محمد بن حکیم بود که فرمود کل مجهول ففیه القرعة.

واشکال شد که عموم این حدیث قابل التزام نیست. ولذا این حدیث مجمل است نمی شود به عموم آن ملتزم شد، و الا باید در مطلق شبهات حکمیه و موضوعیه ما مشکل را با قرعه حل کنیم و این قابل التزام نیست. برای همین جهت منسوب به مشهور این بود که عموم موهون است، هر کجا یا نص خاصی بر طبق قرعه بود یا اینکه مشهور به آن عمل کردند، ما هم ملتزم می شویم به جریان قاعده. اما جایی که نص خاص نبود و عمل مشهور هم بر وفق آن ثابت نشد ما نمی توانیم اجراء قرعه بکنیم.

در جواب از این اشکال وجوهی ذکر شد:

وجه اول: وجهی بود که مرحوم آقای خوئی ذکر کرد تبعا لبعض الاعلام که مراد از مجهول همان مشکل هست که در برخی روایات آمده، یعنی ما لایعلم حکمه لا ظاهرا و لا واقعا.

خود ایشان در اصول یک مثال زد، وآن تداعی دو نفر نسبت به یک مالی که خارج از یدشان هست

ولکن در فقه مثال های دیگری زده، ودر برخی از فروع فقهیه ملتزم شده است به جریان قرعه.

از جمله در کتاب نکاح در جائی که شخصی با دو خواهر ازدواج می کند نمی داند که همزمان این دو خواهر را گرفت که طبق بعض نصوص معتبره مخیر است در انتخاب یکی از این دو، می تواند هر کدام از این دو خواهر را به ازدواج خودش در بیاورد یعنی امضاء کند عقد ازدواج با او را. در صحیحه جمیل هست: فی رجل تزوج اختین فی عقد واحد، قال یمسک ایتهما شاء ویخلی سبیل الاخری.

آقای خوئی در کتاب النکاح فرموده اند: اگر شک کند این مرد که آیا همزمان این دو خواهر را گرفته ام تا مخیر باشم در انتخاب هر کدام از این دو، یا با تقدیم و تأخیر بوده تا عقد اولی صحیح باشد و عقد دومی باطل باشد. ایشان فرموده اند که اینجا قرعه می زند، در یک کاغذ می نویسد تقارن العقدین، در کاغذ دیگر می نویسد سبق و لحوق عقدین. اگر کاغذی در آمد که در آن نوشته شده بود تقارن العقدین، می گوید خب ثابت شد تقارن عقد با این دو خواهر، اختیار می کند یکی از این دو خواهر را برای زوجیت. واگر کاغذ دوم که در آن نوشته شده سبق ولحوق عقدین در آمد، آنوقت ثابت می شود که یکی از این دو عقد اول بوده و دیگری متأخر. حالا کدام اول بوده کدام متأخر یک قرعه دیگر می زند. در یک کاغذ می نویسد که مثلا فاطمه خانم و در کاغذ دیگر می نویسد زهرا خانم که اسم این دو خواهر است، بعد هر کدام اسمش در آمد او ثابت می شود که زوجه اش هست. چرا؟

ایشان فرموده اند خب چه بکنیم؟ با اینکه صاحب عروه می گوید ربما یقال بالتعیین بالقرعة، ولکن باید احتیاط کرد. ولکن مرحوم آقای خوئی فرموده نه برای چی احتیاط؟ بلکه قرعه بزنند. چرا؟ ایشان فرموده اند که خب چه بکنند؟ وقتی ثابت شد که یکی از این دو عقد متقدم بوده و دیگری متأخر، یا اصلا فرض کنید که از اول می دانست این مرد که یکی از این عقدها متقدم بوده و دیگری متأخر که نیاز به آن قرعه اول نبود، آن قرعه اول که در یک کاغذ می نشت تقارن العقدین و در کاغذ دیگر می نوشت سبق ولحوق عقدین، دیگر نیازی به آن نیست اگر علم داشت که این عقدین تقم و تأخر دارند. حالا فرق کند چه خودش این دو عقد را خوانده یا دو وکیل داشت کی وکیلش رفت خواهر بزرگتر را گرفت و وکیل دوم رفت خواهر کوچکتر را

گرفت، شک فی المتقدم و المتأخر منهما. اینجا فقط یک قرعه می زند، اسم دو خواهر را می نویسد هر کدام در آمد ثابت می شود که عقد او مقدم بوده. چرا قرعه؟ البته امام هم دارد قرعه، ولی مرحوم آقای خوئی استدلال هم کرده اند. می فرمایند خب این مرد علم اجمالی دارد که یکی از این دو خواهر زنش نیست، آنی که عقدش متأخر بود زنش نیست، اما کدامیک عقدش متأخر است نمی دانیم. خب علم اجمالی منجز است، از هیچکدام نمی توان استمتاع ببرد. شما بگوئید که باید بدون استمتاع و چشم داشت نفقه هر دو را بدهی، خب این حکم ضرری است، خرج دو خواهر را بدهد بدون اینکه بتواند از آنها هیچ بهره ای ببرد، این حکم ضرری است. علاوه بر اینکه دوران امر بین محذورین هم پیش می آید، چون اگر هر کدام زوجه او باشند هر چهار ما یک بار وطء زوجه واجب است واگر زوجه نباشد وطئش حرام است. مشکل هم فقط مربوط به این مرد نیست، خب این خواهرها چه بکنند؟ هر کدام از این خواهرها به مقتضای استصحاب موضوعی می گویند ما زوجه این مرد هستیم. چطور؟ این خواهر بزرگتر می گوید استصحاب می گوید تا زمان عقد بر من این آقای خواهرم را نگرفته بود، پس عقد من صحیح است و من زوجه این آقا هستم. بالاخره این آقا خودش یا وکیلش عقد کرد مرا بالوجدان، استصحاب می گوید محقق نشد عقد بر خواهرم تا زمان عقد بر من. که عدم نعتی است. آن خواهر کوچکتر می گوید وأنا کذلک ایضا، می دانم این آقا عقد کرد مرا بالوجدان، و استصحاب می کنم عدم عقد بر توی خواهر بزرگتر را تا زمان عقد بر من، پس من زوجه این آقا هستم. علم اجمالی هم که این مرد دارد منجز نیست در حق این اختین، چون این اختین هر کدام نسبت به تکلیف خودشان علم اجمالی ندارند. مرد علم اجمالی دارد به حرمت استمتاع از یکی از این دو خواهر، ولکن هر کدام از این دو خواهر که مبتلا به علم اجمالی منجز در حق خودشان نیستند. آنوقت استصحاب به خواهر بزرگتر می گوید انت زوجة به خواهر کوچکتر هم می گوید انت زوجة، هر کدام می گویند ما زوجه ایم، اما مرد بخاطر علم اجمالی نمی تواند معهامله زوجه بکند با هیچکدام از این دو نفر. و این معنایش این است که این زن معطله بماند. در روایت داریم إنها لاتترک بغیر زوج، ولی عملا این دو خواهر ترک می شوند بغیر زوج. خب باید این مشکل حل بشود، و این مشکل تنها با قرعه حل می شود، قرعه بزنند.

سؤال وجواب: استصحاب موضوعی که این خواهر بزرگتر مثلا جاری می کند می گوید یک زمانی این آقا مرا عقد کرد، حالا برای آقای خوئی که فرق نمی کند معلوم التاریخ یا مجهول التاریخ و تفصیل نمی دهد بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ، می گوید ساعت 8 یقینا این آقا عقد کرد مرا، نمی دانم خواهر مرا ساعت 7 عقد کرد تا عقد من باطل باشد، یا ساعت 9 عقد کرد که عقد من صحیح باشد. استصحاب می گوید تا ساعت 9 خواهر مرا عقد نکرد پس عقد من صحیح است. علم اجمالی منجز است در حق زوج، او مکلف واحد است مبتلا به علم اجمالی، اما هر کدام از این دو خواهر که در حق خودشان علم اجمالی ندارند.

سؤال: خواهرها هم علم اجمالی دارند که یا من زن این آقا هستم که باید تمکین کنم و یا خواهرم زن این آقاست که حرام است من با شوهرش ازدواج کنم؟ جواب: فرض این است که استصحاب ثابت کرد که این خواهر بزرگ زوجه اوست. اگر خواهر من زوجه او باشد پس من حرام است با او ازدواج کنم، او می گوید که استصحاب اثبات کرد که من زوجه این آقا هستم.

آقای خوئی اینجور فرموده، بعد فرموده راه دیگری جز قرعه نداریم برای حل این مشکل.

حالا ما از نظر این فرع فقهی وارد بحث نمی شویم، معتقدیم که استصحاب در حق هر کدام از این دو خواهر معارض است. این درست نیست که بگوئیم علم اجمالی به عدم زوجیت احد الاختین این منجز است و موجب تساقط استصحابها است. نخیر، علم اجمالی لازم نیست، علم اجمالی به تکلیف موجب تساقط استصحابین بشود بعد بگوئید این خواهرها که علم اجمالی منجز ندارند. اصل موضوعی طرف معارضه است. استصحاب عدم عقد بر خواهر تا زمان عقد بر این خواهر دیگر، مثلا خواهر بزرگ می گوید استصحاب می کنم که تا زمان عقد بر من عقد بر خواهرم نکرد، خب این معارضه می کند با استصحاب اینکه تا زمان عقد بر خواهرم عقد بر من نکرد، لم یتحقق عقد الزواج بالنسبة الیّ الی زمان تحقق عقد الزواج بالنسبة الی اختی، اصل موضوعی معارض است کما بیّناه فی تعاقب الحادثین. هر کدام از این خواهرها دو استصحاب موضوعی متعارض دارند، خواهر بزرگ از یکطرف استصحاب می کند عدم عقد بر خواهر کوچکش را تا زمان عقد بر او، معارضه می کند با استصحاب عدم عقد بر خود او تا زمان عقد بر خواهر کوچکش.

بله این اشکال به آقای خوئی مبنائی است ولی اشکال ما در تعاقب حادثین این بود.

این فرعها را که ما عرض می کنیم برای بهره برداری در آینده است، صرف ذکر فرع تعبدا نیست، ولذا به این فرع ها دقت کنید.

فرع دیگری هم در کتاب النکاح مطرح شده، که صاحب عروه در آنجا قائل شده است به قرعه. با اینکه در آن مسأله تزوج به اختین گفت ربما یقال بالقرعه، خودش فتوی نداد، اما در این مسأله که الان عرض می کنیم خود صاحب عروه هم فتوی داده به قرعه. می گوید: اگر یک زنی نیاز به شوهر داشت، به دو برادرش گفت شما هستید و من شوهر ندارم، بروید برایم شوهر پیدا کنید، یکی از این برادرها رفت به شرق و یکی رفت به غرب، هر کدام از برادرها رفتند عقد کردند او را با یک مردی. زن دید که هر کدام از این برادرها یک مردی آورده اند می گویند ما عقد تو را با این مرد بستیم. خب کدام اول بوده و کدام دوم که عقد اولی صحیح باشد و عقد دومی باطل باشد؟

صاحب عروه می گوید: الاوفق بالقواعد القرعة.

امام هم پذیرفته اند، آقای خوئی هم پذیرفته اند و گفته اند بل هو المتعین، چرا با ترس و لرز حرف می زنید، الاوفق بالقواعد هو القرعة یعنی چه، بلکه هو المتعین، چون مقام داخل است تحت القرعة لکل امر مشکل، چون راهی ندارد تخلص این زن مگر اینکه قرعه بزنیم. نمی شود که این زن را معطله بگذاریم به غیر زوج بگذاریم.

اینکه ما کدخدا منشانه پیشنهاد بدهیم که یکی از شما دو نفر داوطلب بشوید این زن را طلاق بدهید دیگری عقد بخواند یا هر دو طلاق بدهید تا این زن برود با شخص ثالثی ازدواج کند، خب این الزام آور نیست، احتیاط هم نیست، آن دو مرد می گویند ما نمی خواهیم احتیاط کنیم به ما ربطی ندارد. التماس کردید تا ما قبول کردیم حالا می گوئید احتیاطا طلاق بده، واجب که نیست بر من این احتیاط. یا اینکه حاکم شرع الزام کند این دو مرد را یا یکی از این دو مرد را که طلاق بدهد؟ آقای خوئی می فرماید این دو مرد به حاکم شرع می گویند تو چه ولایتی داری که به ما الزام می کنی ما این زن را طلاق بدهیم؟ ما نمی خواهیم طلاق بدهیم.

اما در مورد قرعه این را نمی شود گفت، چون القرعة لکل امر مشکل یا کل مجهول ففیه القرعة.

 با اینکه در این موارد حکم ظاهری هر کدام معلوم است. با اینکه آقای خوئی می فرمود که قرعه در جائی است که نه حکم واقعی معلوم باشد و نه حکم ظاهری، در این دو مثال کتاب النکاح حکم ظاهری معلوم است، بالاخره حکم ظاهری یا تنجیز علم اجمالی است یا اینکه هر کدام از این دو خواهر استصحاب موضوعی می کنند و هر کدام از آن دو خواهر می گویند ما استصحاب می کنیم که خواهر دیگر عقدش قبل از ما نبود که هر کدام می گویند پس اصل موضوعی داریم که ما زوجه هستیم.

هر کدام استصحاب موضوعی زوجیت دارند ولی این مرد بخاطر علم اجمالی نمی تواند از هیچکدام استمتاع ببرد ولکن نفقه باید بدهد. این چه اشکالی دارد. لاضرر هم اینجا رفع نمی کند وجوب انفاق را، چون خلاف امتنان بر غیر است. چهار ماه یک بار هم که وطی واجب است او در صورتی است که عذر شرعی یا عقلی نباشد. در روایت که می گوید چهار ماه یک بار واجب است این است که کسی زوجه شابه دارد بخاطر گرفتاری های فامیلی که پدرش مرده است مادرش مرده است چهار ماه وطی را تأخیر انداخت حضرت فرمود این کار را نکند. اما بخاطر یک عذر عقلی که منجزیت علم اجمالی است یا عذر شرعی این کار را ترک کند که اشکال ندارد. این فرمایشات آقای خوئی درست نیست.

وبرفرض بشود دوران امر بین المحذورین، خب حکم دوران الامر بین المحذورین در اصول مشخص شده است.

در عین حال آقای خوئی فرموده است که باید قرعه اجراء کرد.

به هر حال این فروع را که عرض کردیم در نظرتان باشد. جواب اول که از آقای خوئی بود این بود که مجهول آنجایی است که حکم ظاهری و واقعی آن معلوم نیست.

جواب دوم: جواب امام بود، که فرمود چون سؤال ذکر نشده است، ذکرته عن شیء؟ فقال کل مجهول ففیه القرعة، اجمال سؤال موجب اجمال جواب می شود.

که این را هم جواب دادیم و عرض کردیم درست نیست.

جواب سوم: که این هم از امام قده است، فرموده: قاعده قرعه مورد سیره عقلائیه است تعبد محض نیست. و چون وارد است کل مجهول ففیه القرعة در مورد بناء عقلاء، لذا تنزیل می شود منزله بناء عقلاء ومختص می شود به مواردی که بناء عقلاء هست بر قرعه، که یا موارد تزاحم حقوق است یا موارد اشتباه حقوق.

تزاحم حقوق الناس این است که مثال می زنند می گویند شخصی گفت اول عبد املکه فهو حرّ، اتفاقا همزمان دو عبد را مالک شد به سبب ارث. خب اینجا تزاحم است والا واقع معینی که ندارد. چون اول مملوک می تواند منطبق باشد بر این مملوک اول و می تواند منطبق باشد بر مملوک دوم. خب روایت هم داریم که با قرعه تعیین می کنند. اینجا قرعه موضوعیت دارد طریقیت ندارد.

در روایاتی که در تداعی نسبت به مال واحد هست آنجا هم آمده که اگر مالی در ید شما بود، مثلا این فرش که در ید شماست شخصی گفت این فرش مال من است، شما هم گفتید که مال من است. ولکن انکار نکردید قول آن خصم را، گفتید آقا این فرش از پدرم به من ارث رسیده، اما اینکه پدرم چه کرده من نمی دانم.

روایت دارد و آقای خوئی هم فتوی داده است که باید هر کدام بینه بیاورند. شما که ذوالید هستید رفتید بینه آوردید و آن خصم هم بینه آورد. روایت دارد که اگر عدد بینه یکی از شما دو نفر بیشتر بود او را قسم می دهند. اکثرهم عددا یستحلف. مثلا بینه آن خصم چهار شاهد عادل بود بینه شما دو شاهد عادل بود. خب اکثرهم بینة یستحلف، فإن حلف حکم بکون المال له. واگر نه، عدد بینه ها مساوی بود، او دو تا شاهد عادل آورد شما هم دو تا شاهد عادل آوردید، اینجا روایت دارد که یقرع بینهما، قرعه می زنیم، اسم هر کدام از شما دو نفر آمد انتخاب می کنیم برای حلف وقسم خوردن. اگر قرعه به نام شما آمد قسم بخور که این فرش مال شماست بردار و برو.

این قرعه برای کشف یک واقع مجهول نیست. این برای تعیین مرجح است برای حلف که چه کسی از شما دو نفر قسم بخورد. به این می گویند تزاحم الحقوق، که واقع معین مجهولی نیست. این ربطی به روایت محمد بن حکیم ندارد، روایت محمد بن حکیم دارد کل مجهول ففیه القرعة.

مورد دوم که مصداق این روایت است اشتباه الحقوق است. مواردی که ذوالحق با غیر او مشتبه می شود، مالک با غیر مالک مشتبه می شود. این هم سیره عقلائیه است که قرعه می زنند. مثل اینکه یک مالی هست نمی دانیم مال زید است یا مال عمرو. این می شود اشتباه الحقوق و الاملاک قرعه می زنند. ضروت قائم است بر اینکه قرعه در مطلق مجهول نیست. ولذا این موجب می شود که انصراف پیدا کند این روایت کل مجهول ففیه القرعة از عموم، حمل می شود بر همان بناء عقلاء در قرعه در تزاحم الحقوق و اشتباه الحقوق.

روایاتی هم که وارد شده است در موارد خاصه، مربوط به این دو است، یا تزاحم الحقوق است یا اشتباه الحقوق. از جمله آن روایتی که در مورد کودکی است که نه عضو تناسلی مردان را دارد ونه عضو تناسلی زنان را. روایت می گوید: با قرعه تعیین کنید که این زن است یا مرد است. خب این اشتباه الحقوق است دیگر، این اگر مرد است یک حقی دارد و اگر زن است یک حقی دارد. اینجا واقعی دارد یا زن است و یا مرد است ما می خواهیم آن واقع را با قرعه کشف کنیم.

 امام قده فرمودند که نگوئید آقا آن روایتی که راجعه به قرعه برای انتخاب شاة موطوئه است که روایت می گوید با قرعه تعیین کنید شاة موطوئه در این گله گوسفند کدام است، نگوئید آن روایت نه تزاحم الحقوق است و نه اشتباه الحقوق، چه حقی؟ مثل اینکه من علم اجمالی دارم یکی از این دو روغن نجس است خب باید از هر دو اجتناب کنم. علم اجمالی دارم یکی از این گوسفندها موطوء است خب باید از همه آنها اجتناب کنم، این چه ربطی به تزاحم الحقوق یا اشتباه الحقوق دارد؟ مثل همانی که فقهاء می گویند من نمی دانم نذر کرده ام که روزه بگیرم یا نماز بخوانم، خب باید احتیاط کنم هم روزه بگیرم و هم نماز بخوانم، چون نه داخل است در تزاحم الحقوق و نه داخل است در اشتباه الحقوق.

امام فرموده اند که اولا فوقش می گوئیم که این یک تعبد خاصی است، ثانیا چرا نگوئیم اشتباه الحقوق است؟ اگر مالک این گوسفندها متعدد است، خب اشتباه است بین حقوق این ملّاک. خب گوسفند کدامیک از این ملّاک را ذبح کنیم و بسوزانیم؟ هر گوسفندی یک مالکی دارد، آن مالکی که گوسفند او موطوئه است گوسفندش ذبح می شود و احراق می شود، بقیه مالکها که گناه و مشکلی ندارند. اشتباه می شود بین ذوالحق و غیر ذوالحق. و اگر مالک این گوسفندها یک نفر است ممکن است بگوئیم حق خود گوسفندها که خود آنها هم حق حیات دارند، چرا باید بگوئیم یذبح و یحرق؟ می شود اشتباه حقوق حیوانات.

حالا اگر این جواب دوم را نمی پسندید عمده آن جواب اول است که تعبد خاص است. علی القاعده قرعه یا در تزاحم الحقوق است یا در اشتباه الحقوق.

این فرمایش امام قده است، بعد استشهاد می کند به کلام شیخ در خلاف، که گفته دو جا اجماع داریم بر اینکه قرعه لکل امر مجهول، و هر دو جا مورد، مورد قضائی است، مورد اشتباه الحقوق است یا مورد تزاحم الحقوق.

اقول: این فرمایش امام قده اشکال دارد. اولا: نقض می شود به خود ایشان، که شما در کتاب النکاح در آن دو مسأله فتوی دادید به قرعه. مگر در بحث نکاح فقط مشکل حقوق الناس است؟ خب این مرد با قرعه انتخاب می کند که این خواهر بزرگ زوجه است از او استمتاع می برد، این حکم الله است. حق الناس آنی است که خود ذوالحق می تواند از حق خودش بگذرد. اما اینجا مگر می تواند کسی از این حکم بگذرد؟ اگر او زنش هست استمتاع با او جائز است، واگر زنش نیست استمتاع با او زنا است، حکم الله است. از این حیث که حکم الله است شما چه جور می خواهید قرعه بیاندازید؟ حکم الله را چطور حل می کنید؟ خب می گوئید قرعه می اندازیم او زوجه است به او نفقه بدهید، اما نه اینکه دیگر بروید با او تعامل کنید معامله زوجه.

سؤال وجواب: بالاخره این حق الناس محض نیست حق الله هم هست، حق اللهش را چه کار می کنید.

حالا شما بگوئید چون یک وجه حق الناسی دارید دیگر ما با قرعه تعیین می کنیم، اینجور جواب بدهید، اما اینکه می گوئید فقط منحصر است به تزاحم یا اشتباه حقوق الناس و مشکل حقوق الناس را می خواهد برطرف کند در این مثال نکاح که فقط حق الناس نیست.
ثانیا: سیره عقلائیه در تزاحم الحقوق درست است، انصاف همین است. در تزاحم الحقوق از روز اول سیره عقلائیه بر قرعه بوده الی یومنا هذا، چون واقع معینی نداریم. عقلاء امروز هم با قرعه تعیین می کنند که این جائزه را به چه کسی بدهند.

اما در اشتباه الحقوق کجا سیره عقلائیه است بر قرعه؟ جائی که مالک و ذوالحق واقعی معین است و ما نمی دانیم کدامیک است، اینجا برای ما ثابت نیست که در بناء عقلاء قرعه می اندازند. مثلا قاتل مشتبه شد بین دو نفر، زید قاتل این مقتول است یا عمرو، ایا قرعه می اندازند برای کشف قاتل و اخذ دیه از او؟ یا بایع ومشتری نزاع کرده اند، اصل شرط الخیار لاحدهما علی الآخر معلوم است، هر دو معترفند، بایع می گوید من شرط کرده ام خیار را برای خودم، مشتری می گوید نخیر من شرط کرده ام خیار را برای خودم. خب این اشتباه حقوق الناس است دیگر. کی عقلاء می آیند می گویند شیر و خط بکنیم ببینیم کدامیک راست می گوئید.

ولذا ما هیچ دلیل عقلائی نداریم بر اینکه در اشتباه الحقوق قرعه می اندازند. خود این روایت محمد بن حکیم هم شاهد است. چرا؟ برای اینکه بعد از اینکه امام فرمود کل مجهول ففیه القرعة محمد بن حکیم با ارتکاز عقلائی اش نپذیرفت، گفت إنّ القرعة تخطئ وتصیب، آقا قرعه که طریق به واقع نیست شانس است، ممکن است مصیب به واقع باشد ممکن است مخطئ باشد. امام هم در جواب یک جواب تعبدی داد فرمود حکم الله لیس بمخطئ، خدا فرمود قرعه بیاندازید هر چه خدا فرمود همان درست است. یک جواب تعبدی داد. این معلوم می شود که قرعه در موارد اشتباه حقوق مورد بناء عقلاء نیست.

ثالثا: هر بناء عقلائی که مخصص اطلاقات نیست. باید به حدی برسد که ارتکاز استنکاری عقلاء بر تعمیم قرعه باشد تا ما بگوئیم انصراف پیدا می کند خطاب شرعی به مورد بناء عقلاء. اما اگر بناء عقلاء در مورد تزاحم الحقوق و اشتباه الحقوق بر قرعه است در مازادش هم ممکن است قرعه بیاندازند، مثل همان شاة موطوئه، خب عقلاء نمی گویند شارع تو دیگر چرا، تو چرا قرعه را تعمیم دادی. اگر ارتکاز استنکاری باشد حرفی نیست، اما ارتکاز استنکاری بر عدم قرعه در غیر اشتباه حقوق و تزاحم حقوق قطعا درست نیست.

ولذا این جواب سوم هم ناتمام است. انشاء الله بقیه جوابها فردا.